

ن لایه ننگ تاملک

رئیس‌الجمهور، پاکستان

خاطرات خانہ مردگان

۷۲۶۱: پتو پالو

۲۰۰۶: ان لائٹ

فنودور داستایفسکی | مترجم: محمدجعفر محبوب

میتا رشتہ، رملہ پشا و پلاک شاہ ان لائٹ و پالو، پالو پتو

تسنا لاپتہ پالو رقم



۸۷



۱۳۹۷

۱۰۷

۱۲۵

۱۴۱

۱۵۱

۱۷۲

فهرست مطالب

۲۱۲ زانتس نامبر: نوا و رامهرمز

۱۳۲ (مالبه) زانتس نامبر: نوحه، رامهرمز

۲۵۲ (مالینه) زانتس نامبر: نوحه، رامهرمز

۲۸۲ (ششلا پند) نگاه: بهجت: نوحه، رامهرمز

۷۲۲ (ببین) رامهرمز: نوحه، رامهرمز

فهرست مطالب

۵۳۲ دیوانچه: نوحه، رامهرمز

۶۸۲ (مقدمه) یادداشت مترجم: نوحه، رامهرمز

۶۲۲ مقدمه سیزده

دفتر اول

فصل اول: خانه مردگان ۳

فصل دوم: نخستین تأثرات ۲۱

فصل سوم: نخستین تأثرات (دنباله) ۴۵

فصل چهارم: نخستین تأثرات (دنباله) ۶۵

فصل پنجم: ماه نخستین ۸۷

فصل ششم: ماه نخستین (دنباله) ۱۰۷

فصل هفتم: آشنایی های تازه، پتر فرف ۱۲۵

فصل هشتم: پی مخ ها، لوکا ۱۴۱

فصل نهم: اشعیا فومیچ، گرمایه ها، سرگذشت پاکلوشین ۱۵۱

فصل دهم: نوئل ۱۷۳

فصل یازدهم: نمایش ۱۹۵

خاطرات خانه مردگان

دفتر دوم

فصل اول: بیمارستان.....	۲۲۳
فصل دوم: بیمارستان (دنباله).....	۲۴۱
فصل سوم: بیمارستان (دنباله).....	۲۵۹
فصل چهارم: شوهر اکولکا (سرگذشت).....	۲۸۳
فصل پنجم: فصل زیبا.....	۲۹۷
فصل ششم: حیوانات زندان.....	۳۱۹
فصل هفتم: شکایت.....	۳۳۵
فصل هشتم: دوستان من.....	۳۵۷
فصل نهم: گریز از زندان.....	۳۷۵
فصل دهم: خروج از زندان.....	۳۹۳

یادداشت مترجم

در این مقدمه کوتاه، مجال بحث در باب زندگی نویسنده نابغه قرن نوزدهم روس، فیودور میخائیلوویچ داستایفسکی^۱، و ارزش هنری آثار وی نیست. در این باره تاکنون کتاب‌های عظیم به رشته تحریر در آمده و هنوز بسیاری از سخنان ناگفته مانده است. مترجم نیز سر این گستاخی را ندارد. این حکایت را باید دفتری.

آنچه این جا می‌توان فهرست‌وار تذکار داد این است که وی به سال ۱۸۲۱ در مسکو دیده به جهان گشود و در سال ۱۸۸۱، پس از شصت سال زندگی پر نشیب و فراز و سرشار از ترس و دلهره و نومیدی و عشق و امید، درگذشت و آثاری جاودان از خود بر جای گذاشت.

وقتی در سال ۱۸۴۶ نخستین کتاب خویش، تهی‌دستان^۲، را انتشار داد، بیلینسکی^۳، منتقد معروف عصر، از این اثر جالب توجه چنین تجلیل کرد: «شرف و افتخار بر شاعر جوانی که طبع وی کلبه تهی‌دستان را دوست می‌دارد و از جانب ایشان به ساکنان کاخ‌های مجلل و طلایی می‌گوید آنان نیز انسان‌اند، آنان برادران شما هستند!» و تردیدی نیست که بیلینسکی در این تمجید و تحسین خویش راه مبالغه و اغراق نمی‌پیمود و در آتیه این نویسنده جوان ۲۵ ساله توفیقی بی‌نظیر می‌دید.

1. Fiodor Mikailovitch Dostoievsky

2. Les Pauvres Gens

3. Biélinisky

پس از انتشار تهی‌دستان، داستایفسکی، به جرم فعالیت‌های مخفی سیاسی، در یکی از آخرین شب‌های ماه آوریل سال ۱۸۴۹ بازداشت شد و به زندان افتاد و در محاکمه به اعدام محکوم گردید.

در ماه دسامبر همان سال، او را با نه نفر دیگر، که آنان نیز به همین مجازات محکوم شده بودند، به میدان اعدام بردند و چشم‌هایشان را بستند و طبل‌ها را نواختند و حتی فرمان آتش نیز دادند؛ اما مقصود از این همه کارها زهرچشم گرفتن از متهمان بود. حکم اعدام اجرا نشد. بدیشان اعلام کردند که تزار رئوف و مهربان از خطای آنان در گذشته، یکی از ایشان را بخشوده و دیگران را به اقامت در زندان و سپس در تبعیدگاه محکوم ساخته است.

شب بیست‌وپنجم دسامبر، زنجیر بر پای این زندانیان نگون بخت نهادند و آنان را برای تحمل مجازات خویش به سیبری بردند. داستایفسکی را در زندان شهر امسک گذاشتند و نویسنده بزرگ چهار سال تمام در این زندان به سر برد و این اقامت چهارساله اثری شدید در ذهن او بر جای نهاد. و چگونه این اثر را بر جای نگذارد!

از دیرباز میلیون‌ها مردان روس به سیبری فرستاده شده و دیگر خبری از آنان به گوش کسی نرسیده بود!

تأثیر این زندان سهمگین از نامه‌هایی که پس از بیرون آمدن از حبس نوشته است به خوبی آشکار است. در یکی از آنان می‌نویسد: «پنج سال تحت نظارت و مراقبت زندانبانان با عده‌ای از موجودات به سر بردم و طی این مدت حتی یک ساعت نیز تنها نبودم؛ در صورتی که تنهایی یکی از ضروریات زندگی عادی و در حکم خواب و خوراک است و اگر آن را از آدم بگیرند، انسان طی زندگی اجباری مشترک خویش به نوع بشر بدبین می‌شود... من در این چهار ساله از این امر بیش از هر چیز دیگر رنج بردم و بسیار اتفاق افتاد که از هر کس که بر سر راهم می‌آمد — خواه گناهکار و خواه بی‌گناه — نفرت داشتم و به آنان به چشم دزدانی می‌نگریستم که زندگی‌ام را از من می‌دزدند».

برای پی بردن به تأثیر عجیبی که زندان محکومان به اعمال شاقه در روح داستایفسکی کرده است، باید کتابی را که ثمره این زندگی است خواند و آن همین کتاب است که ترجمه فارسی آن به خوانندگان پیشکش می‌شود.

این کتاب را بسیاری از منتقدان شاهکار داستایفسکی و بزرگ‌ترین کتاب وی می‌دانند و، در هر حال، تمام آنان در عظمت آن اتفاق نظر دارند. در سراسر کتاب، درد و اندوهی کشنده و جانکاه، اندوه مردی که مجبور به زندگی در دنیایی غریب و بیگانه است، مردی که از تمام حقوق بشری محروم شده است، موج می‌زند.

این مرد حساس و عصبی با عطشی تسکین‌ناپذیر در این بیغوله مخوف به دنبال چهره‌های روشن، به دنبال محبت و یگانگی می‌گردد و در فراق آزادی از دست‌رفته خویش اشک می‌ریزد. دیدگان نافذش از ورای بیثباتی‌های داغدار و عبوس زندانیان افکار تاریک و رؤیاهای دورودرازشان را می‌خواند و با مهارت و قدرتی بی‌نظیر روی کاغذ می‌آورد.

از همه بدتر، کلنجار رفتن با رئیس دائم‌الخمر و بدخوی زندان، سرگرد کریوتسف، است: «این سرگرد برای زندانیان موجودی شوم بود و چنان رفتار کرده بود که زندانیان در مقابل او می‌لرزیدند... آنچه در وی بیش از هر چیز دیگر وحشتناک بود نگاهش بود که مانند نگاه یوزپلنگ نفوذ می‌کرد و امکان نداشت که بتوان چیزی را از این نگاه تیز و نافذ پنهان کرد... زندانیان وی را 'هشت چشم' می‌نامیدند».

از بخت بد، زندانیان هم او را از خود نمی‌دانستند. دستش می‌انداختند. دائم مترصد بودند که بهانه‌ای به دست آورند و به او توهین کنند. همیشه وی را «موسیو» می‌نامیدند و گاه‌گاه قصد جانش را نیز می‌کردند!

انتشار این کتاب اثری عظیم در وضع زندان‌های روسیه کرد و مجازات‌های بدنی‌ای که مجرمان رسماً به آن محکوم می‌شدند برافتاد. داستایفسکی در حواشی کتاب خود نیز به این موضوع اشاره کرده است: «در این سرگذشت ناتمام، گاه‌گاه قطعات عجیب و خاطرات وحشت‌انگیز، بدون نظم و ترتیب و با تشنج، آمده... چنان‌که گویی نویسنده برای آسوده ساختن خویش آن‌ها را نوشته است... این محیط پست و ساقط، این دنیای تازه که تا امروز نفوذناپذیر مانده است، غرابت بعضی وقایع، و پاره‌ای ملاحظات و اظهارنظرهای عجیب — تمام برای خوانندگان آن عصر و حتی مردم امروز — تازگی دارد. با این‌همه، ممکن است من در باب ارزش واقعی این کتاب اشتباه کرده باشم. امروز چند فصل آن را انتشار می‌دهم، مردم خودشان قضاوت خواهند کرد».